

درس خارج فقه استاد هادی عباسی خراسانی

جلسه سیزدهم، ۸ مهر ۱۳۹۹

موضوع: مسائل مستحدثه/مسائل بورس /انواع حقوق و قابلیت معامله بر آنها

1- حدیث اخلاقی (بدترین دوستان)

حدیث اخلاقی امروز، کلام دربار حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که در مجامع مختلف روایی هست. در غرر الحکم و باقی کتابهای روایی وجود دارد.

حضرت فرمودند: «شر إخوانک من داهنک فی نفسک و ساترک عیبک [1]»

1.1- گروه اول: دوستان چرب زبان و متملق

یکی از کلماتی است که واقعا گرچه الفاظش کوتاه است، ولی دریایی از معرفت و دریایی از نصیحت و دریایی از موعظه است.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: بدترین دوستان آدم، کسانی هستند که با تو مداهنه کنند. «مداهنه»، از باب مفاعله و از ماده «دهن» است. اینجا به معنای چرب‌زبانی و اینکه تملق داشته باشند است.

1.2- گروه دوم: دوستانی که عیوب انسان را از او مخفی کنند

«و ساترک عیبک». و عیوب تو را بپوشانند. می‌دانید انسان اگر گریز از واقعیات داشته باشد و حقایق را پرده پوشی کند، به جایی نمی‌رسد. اگر نداند که مشکلی دارد، یا بداند که مشکلی دارد و راه حل را پیدا نکند، به جایی نمی‌رسد. رابطه دوستان هم، همین‌طور است. اگر انسان نداند که دوستش عیب دارد، این یک جهت است، ولی اگر بداند دوستش عیب دارد و به هر جهتی که شده، و لو علاقه به او باشد، چرب‌زبانی کند، مداهنه کند، پوشش روی عیب بگذارد و کتمان کند و بیان نکند، یا خدا نکند عیب را خوبی جلوه دهد، گناهی بالاتر است. بگوید: حزب من و گروه و طرف‌دار من همه خوب باشد؛ چون اضافه به خودش است. اگر اضافه به دیگری شود، بد است. به قول معروف، خدا نکند کسی بد شود؛ هرچه بدی است، به او منتسب می‌شود. باز اگر کسی هم خوب شود، هرچه خوبان دارند، به او نسبت می‌دهند. انسان باید در دوستی، واقع‌گرا باشد. آبروی دوست را، آبروی خود بداند. خیانت نکند. در رفاقتش، سالم باشد. به دوستی افتخار کند. و دوستی‌ای افتخار دارد که بر اساس سلامت و صداقت باشد.

1.3- بهترین دوستان، کسانی که عیوب انسان را به او هدیه کنند

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «أحب إخوانی من أهدی إلی عیوبی»؛ [2] درست مقابل مداهنه؛ بهترین دوستان من، کسانی هستند که عیوب من را به عنوان هدیه و کادو برای من بیاورند. چقدر حضرت، با صراحت حرف می‌زنند.

1.4- رفاقت واقعی مهم است، نه ظاهری

در رفاقت اسلامی، در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم: «یا رفیق من لا رفیق له [3]». «خدا وقتی رفیق آدم باشد، رفاقتش بر اساس واقعیات است. رفاقت‌های دیگر هم باید بر اساس اصل واقعیت حرکت کند، نه بر اساس ظاهرسازی.

ان شاء الله امیدواریم اولاً خودمان عیوبمان را بشناسیم و بعد هم عیوب دیگران. و در دوستی و برادری ان شاء الله صراحت در لهجه داشته باشیم. نسبت به حضرت زهرا سلام الله علیها دارد که ایشان «أصدق لهجة»؛ [4] صادق‌ترین لهجه‌ها را داشتند؛ یعنی هیچ گونه مداهنه‌ای نداشتند. مداهنه که برود، صداقت و صراحت می‌آورد؛ و صداقت، سلامت می‌آورد؛ و سلامت، سعادت؛ و سعادت هم جز بهشت، چیز دیگری نیست. رزقنا الله ایانا و ایاکم.

2- خلاصه جلسه گذشته

در مباحث فقهی بورس، چند بحث منقح شد. بحث اعیان، بحث منافع. به بحث حقوق رسیدیم که حق چیست؟ آیا اگر ثمن و مثن، هر دو یا یکی از این دو حقوق بود، معامله می‌شود یا خیر؟ آیا قراری بر آن صادر می‌شود و معامله‌ای بر آن واقع می‌شود، یا خیر؟ نظریات بزرگانی تقدیم شد. نظر مرحوم شیخ ره در مکاسب تقدیم به حضورتان شد. با توجه به عبارت شیخ، این تقسیمات از کلام مرحوم شیخ است. عبارات را در جلسه گذشته خواندیم. دسته بندی شده عبارات ایشان یا فشرده مطالب ایشان را تقدیم می‌کنیم.

3- تعریف حق از منظر فقهاء

در بحث حقوق، چند بحث است. در اینکه حقوق در معاملات، یک دامنه گسترده‌ای دارد و به تعبیری دور وسیعی در معاملات دارد، شکی نیست؛ اما در اینکه حق چیست؟ تعریف‌های مختلفی می‌توانیم برای حق داشته باشیم:

3.1- تعریف سید یزدی رحمه الله

حق، نوعی از سلطنت است که متعلق به عین یا غیر عین است؟ مانند: عقد؛ یا سلطنت بر شخص است؟ یا مرتبه ضعیفه‌ای از آن است؟ یا نوعی از ملک است و مرتبه ضعیفی از ملک

است؟ خدا رحمت کند مرحوم سید در حواشی مکاسب، در همان عباراتی که تعلیقه بر عبارات مرحوم شیخ انصاری زدند، فرمودند:

«الحق نوع من السلطنة على شيء متعلق بعين، كحقّ التّجیر و حقّ الرّهانة و حقّ الغرماء في تركة الميّت، أو غيرها كحقّ الخيار المتعلّق بالعقد، أو على شخص كحقّ القصاص و حقّ الحضانة و حقّ القسم و نحو ذلك، فهي مرتبة ضعيفة من الملك؛ بل نوع منه [5].»

ایشان حق را از جهت ساختاری، سلطنتی می دانند و مرتبه ضعیفی از ملک می دانند. ما الحمد لله در رساله حکم و حق و ملک، محضران عرض کردیم. الآن اجمالش را عرض می کنیم که بتوانیم وارد مباحث دیگر بشویم و پیش نیاز برای مباحث دیگر شود.

بعد ایشان مثال هایی زدند؛ مانند: حق تجیر، حق خیار و حق قصاص.

3.2-تعريف شيخ انصاري رحمه الله

و مرحوم شیخ انصاری فرمودند: «حق، سلطنت فعلی است [6].» و اشاره به حق خیار و حق شفعه می کنند.

3.3-تعريف آخوند خراساني رحمه الله

مرحوم محقق خراسانی رضوان الله علیه در حواشی مکاسب، اوایل بیع می فرمایند:

«إن الحق بنفسه ليست سلطنة وإنما كانت السلطنة من آثاره؛ كما أنها من آثار الملك و إنما له آثار مخصوصة؛ منها السلطنة و الفسخ، كما في حق الخيار، أو التملك بالعرض، كما في حق الشفعة، أو بلا عرض، كحق التجیر [7].»

تا کنون سه نظر: ملک، سلطنت یا خارج سلطنت است و سلطنت از آثار آن است.

مرحوم آخوند، حق را نه ملک می دانند و نه سلطنت.

3.4-تعريف آقای خوئی رحمه الله

مرحوم آقای خوئی در مصباح الفقاهة که تقریرات مباحث ایشان است: «إن حقيقة الحق و الحكم واحد كلها من إعتبارات الشرع»؛ [8] حق و حکم، یکی است؛ هر دو از اعتبارات شرع است. شرع است که می گوید برایش حق یا حکم است.

4-مشترك لفظي یا معنوي بودن حق

آقایان، مثال‌های مختلفی می‌زنند. و در اینکه آیا حق، مشترک لفظی است، یا معنوی؟ و آیا حقوق، جمع حق است و یا گاهی، گرچه حقوق، جمع است، ولی معنای فردی مراد است؟ باید بحث شود.

گرچه سلطه بر فعل خاص است و ملک، سلطه بر عین یا منفعت است، ولی معمولاً حق، سلطنت بر فعل است.

ان‌شاءالله باید بحث مفصل آن را در تفاوت حق و ملک بیان شود. ما عرض‌مان این است که نزاع در مفهوم حق در اینکه مشترک لفظی است، یا معنوی؟ سلطنت است، یا ملکیت است؟ متغیر است.

مرحوم صاحب جواهر رحمه‌الله می‌گویند: «به یک جهتی، نسبت است.»

عرض ما این است که حق با توجه به اقسامش، متغیر است، ولی در جامع بین همه اقسام، حق این است که دارای نسبت باشد.

5- اقسام حقوق

برخی اقسام حق را تقدیم کنم:

مرحوم شیخ رحمه‌الله در مکاسب آورده‌اند، ولی پراکنده است؛ ما دسته‌بندی کردیم.

می‌توانیم بگوییم که حق، چیزی است که قبول اسقاط و نقل می‌کند؛ به عوض، یا غیر عوض و انتقال.

در مصادیقش، جای بحث است. کدام مصداق دارد یا خیر؟ آیا در مصادیقش هم، بحث کنیم یا بحث نکنیم؟ ما عرض‌مان این است که اگر بتوانیم برای حقوق، مابازاء قرار دهیم، قابل معامله است.

1) قبول اسقاط و نقل و انتقال، به عوض و غیر آن دارد؛

2) فقط قبول اسقاط می‌کند؛

3) فقط قبول نقل می‌کند؛

4) فقط قبول انتقال می‌کند، بدون عوض؛

5) قبول اسقاط و نقل می‌کند، بدون عوض و انتقال ندارد؛

6) اسقاط و انتقال دارد و نقل ندارد؛

(7) نقل و انتقال دارد.

تمام اقسام حق، در کلیاتش همین است.

فهرست وار عرض می‌کنم که به اصل بحث برسیم. اینها در بیع قبلا بحث کردیم.

6- مصادیق و تطبیقات فقهی اقسام حقوق

اما اینکه اینها مصادیقش چیست، جای سؤال دارد. آیا همه این اقسام، مصداق دارد یا خیر؟ آیا به حسب مقام اثبات، مصادیقش مشکوک است؟ آیا بعضی از اینها، هم مصداق حق و هم مصداق حکم هستند؟ فرق مقام ثبوت و اثباتش چیست؟ برخی نقل به موت (انتقال قهری) پیدا می‌کنند، یا خیر؟

مثلا چیزی که قبول اسقاط و نقل نمی‌کند و با موت، انتقال قهری هم ندارد؛ مانند: حق ولایت برای حاکم که با موت هم نقل پیدا نمی‌کند؛ یا حق استمتاع برای زوج و زوجه، قبول اسقاط و نقل نمی‌کند و قابل انتقال قهری هم نیست. و هیچ یک از اینها را ندارد.

یا چیزی که اسقاط دارد، ولی نقل و انتقال ندارد؛ مانند: حق غیبت؛ البته در صورتی که در غیبت واجب باشد که صاحب غیبت را راضی کنیم.

ما يجوز إسقاطه و إنتقاله بالموت؛ قابل اسقاط و نقل و انتقال قهری به موت است، ولی نقل اختیاری ندارد؛ مانند: شفعه بنا بر وجهی. اختلافی است.

قسم دیگر، چیزی که اسقاطش به عوض و غیر عوض جایز است و نقل به موت می‌شود؛ مانند: حق خیار.

قسم پنجم، جایی که اسقاط و نقلش جایز است، ولی بدون عوض، ولی قابل انتقال به موت به طور قهری نیست؛ مانند: حق قسم زوجه نسبت به زوج. در روایتی هم در جواز بیع منفعت خواندیم.

قسم دیگری که محل شک است، از موارد صحت اسقاط و نقل و انتقال است یا خیر؟ حق الرجوع در طلاق رجعی است.

7- نظر مختار: مشترک لفظی بودن حقوق

با توجه به همه مبانی که از فقها مستحضرید و هم در دسترس تان هست، عرض مان این است که حقوق، اصلا یک مشترک لفظی است، نه مشترک معنوی. به لحاظ ادوار مختلف هم، معانی گوناگونی به لحاظ عرف و سیره عرفیه برایش به وجود آمده است. در پاسخ به سوالی

که حقوق را می‌شود خرید و فروش کرد و همچنین خرید و فروش معامله به طور مطلق، باید نسبت به موارد مختلف بحث شود.

8-تعریف ما از حق

می‌شود حق را این طور تعریف کنیم: به قدرتی که شخصی بر یک انسانی، یا یک مالی، یا هر دو دارد؛ اعم از اینکه مادی باشد، یا محسوس نباشد.

9-مشترک لفظی یا معنوی بودن حق، تابع نسبت است

عزیزانی که مباحث بیع را قبلاً خدمت‌شان بودیم، گفتیم که حق، مقوله‌ای نسبی است که با منتسبش، متغیر است. و به این نتیجه رسیدیم که حق به لحاظ نسبت، مشترک معنوی است، ولی به لحاظ منتسب‌إلیه، مشترک لفظی است. یک صلح بین کسانی که برای حق، یک معنا قائلند و بین کسانی که آن را مشترک لفظی می‌دانند، بگوییم: وجه هر دو درست است، ولی تفاوت، در نسبت و منتسب‌إلیه است. و کسانی که گفته‌اند: حق، سلطنت فعلی است، یا گفته‌اند: حق و ملک، یکی است، یا حق و سلطنت، یکی است، یا بعضی از بزرگان که حق و حکم را یکی دانسته‌اند، می‌شود گفت: حق با نسبت‌هایی که اختلاف پیدا می‌کند؛ برخی حقوق، تصادق جزئی با ملکیت دارد؛ به لحاظی که در اختیارش است، ملک اوست و به لحاظ اینکه نسبت به او دارد و قدرت دارد، حق اوست.

10-گسترده‌گی مصادیق حق

10.1-حقوق فردی و حقوق جمعی

و حق به لحاظ منتسب‌إلیه آن، گاهی قانونی است و گاهی طبیعی است؛ گاهی عمومی است و گاهی خصوصی است. با توجه به متعلقات حق، می‌توان گفت: حق، از اموری است که حق دارد، نسبت‌های مختلف داشته باشد. بحث حق را می‌توان گسترده‌تر مطرح کرد. بعضی می‌گویند: حقوق، مفردش حق است. گاهی حقوق، معنی جمعی ندارد. بلکه معنی فردی دارد. می‌گویند: فلانی، حقوقش چقدر است؟ یا حقوق او چیست؟ گاهی حقوق، عنوان فردی دارد و گاهی جمعی؛ پس نسبت به زمان‌های مختلف و موردهای مختلف، حق متغیر است. باید در منتسب‌إلیه، دقت کرد.

10.2-حقوق مادی و حقوق معنوی

حتی در خود حق، غیر از اینکه پیش‌نیاز بورس است، مسائل مستحدثه، زیاد است.

مثلا امروز می‌گویند: حق امتیاز. امتیاز، خودش کلی است. حق امتیاز تلفن، حق امتیاز برق، حق امتیاز اولویت، حق ثبت‌نام؛ حقوق مادی و حقوق معنوی. الآن نسبت بین انسان و تألیف و اختراع و اکتشاف او؛ باید در اینها بحث کنیم که قابل ارث بردن هم هست، یا نه؟ مثلا آقای یک کتاب نوشته، الآن مرحوم شده، حق تألیف و نشر دارد. آیا قابل انتقال هست یا نیست؟ آیا قانون مدون، همان قانون شرعی است، یا تفاوت دارد؟ الآن که حاکمیت اسلامی است، در ایران و جاهای دیگر باید تغییر داده شود، یا نه؟

اینها همه باید بحث شود. حقوق، دامنه‌اش گسترده است؛ کاربردهای متفاوت دارد و به لحاظ کاربردهای متفاوت، معانی متفاوت دارد. حقوق، گاهی به معنی دستمزد است.

10.3- حقوق قانونی

حقوق، گاهی به معنای قوانین است. قانون هم مصادیق مختلفی دارد. ما با کمال معذرت از همه آقایان، می‌گوییم: حقوق، گاهی معنای جمعی ندارد؛ گاهی قانون است و گاهی قانون خاص است؛ مضاف‌الیه دارد؛ مثلا می‌گوییم: حقوق دولت، حقوق مردم، حقوق رهبر، حقوق رعیت، حقوق طلبه، حقوق فلان شخص. همچنین حقوق، گاهی جنبه فردی دارد و گاهی جمعی. حق والد، حق زوجیت، حق بنوت، و ...

10.4- حقوق زمانی و تقدیمی

گاهی افراد و اقسامش هم شاید تا زمانی محصوره باشد؛ ولی ما زمانی هم غیر محصوره می‌دانیم. بحث حقوق، دامنه گسترده‌ای دارد. و با توجه به اینکه دامنه گسترده دارد، کسی که نسبت به چیزی داشته باشد؛ چه سلطنت، چه ملکیت، چه فردیت و چه جمعیت، حتی به نحو تقدم و تأخر. مثلا در زمان ما رسم است شرکت‌هایی، چه خصوصی و چه دولتی، مزایده و مناقصه می‌گذارند. پولی می‌گیرند، تا حق تقدیمی باشد. حتی به ثانیه هم، گاهی مهم است؛ مثلا یک مزایده است. دارد می‌گوید: ما تا رقم ده را واگذار می‌کنیم و ده به بعد، واگذار نمی‌شود. جمعیتی هجوم می‌آورند؛ اینجا، حقوق است. حق تقدم، قابل معامله است؟ اینجا باید به مبنای فقها، نگاه کنیم که اگر به اعیان باشد، باید دید عین هستند، یا خیر؟

11- نظر مختار در بحث خرید و فروش حق

برخی بزرگان مانند مرحوم شیخ، معوض را عین می‌دانستند. ولی طبق نظر ما و بسیاری بزرگان، نیاز نیست عین باشد. نسبت، قابل خرید و فروش است. اگر نفس نسبت و سلطنت است،

می‌شود معنای واحد برای حق گفت؛ ولی برخی باید جزئی بحث شود که ارزش مالی دارد، یا خیر؟

عرض ما این است که حقوق إلا ما خرج بالدلیل مگر بعضی‌های‌شان که به لحاظ نسبت، نمی‌شود خرید و فروش کرد، اگر منعی نباشد، حقوق، قابل خرید و فروش است. مانند: تحجیر و افلاس، یا مهجوریتی، یا سدی که نمی‌شود خرید و فروش کرد. به تعبیر امروزی‌ها، بلوکه شود. اگر حقوقی بلوکه نشود و منع قانونی یا شرعی نباشد، حقوق به طور مطلق، قابل خرید و فروش هستند.

12-دلیل شرعی بر مشترک لفظی بودن حق

این هم که می‌گوییم به لحاظ موارد، مشترک لفظی است، چون حق به لحاظ هر جهتی، مختلف است. بهترین دلیل روایی ما در تعدد حقوق، رساله حقوق امام سجاد (علیه‌السلام) است. بعید نیست بگوییم حق، شاید معنای عرفی و لغوی‌اش مشترک باشد، ولی باید دید به لحاظ حدود، قابل معامله هست یا خیر؟

می‌شود گفت: شارع مقدس در بیان حقوق، امضاکننده برخی حدود هستند و برخی را خیر؟ بله، ما نظرمان همین است.

13-امکان تبانی در بورس و رعایت نکردن حدود شرعی

حقوق را باید به لحاظ موارد، بحث کنیم؛ حقوق چه در بورس و چه غیر بورس؛ و بورس هم به عنوان یک بازاری که آشفته است که بالا و پایین دارد و بازاری است که متأسفانه دست‌های داخلی و غیر داخلی در آن تأثیر دارد؛ چون بازار سرمایه است. سرمایه‌دارها یا کارگزارهای جزئی را نمی‌گوییم، بلکه کارگزاری‌های کلی، گاهی امکان تبانی دارند.

14-دلیل عقلی بر جواز خرید و فروش حقوق

در هر صورت، بورس حقوق، قابل خرید و فروش است. اگر عقلای عالم برای حق، ترتیب اثر قائل باشند، قابل خرید و فروش است. و یکی از ادله ما در تثبیت بورس هم غیر از ادله‌ای که بیان خواهیم کرد، سیره عقلا است؛ در این صورت، قابل معامله و مبادله هستند؛ چون ما بیع را مبادله شیء ارزشمند با غیر ارزشمند می‌دانیم.

ان‌شاءالله فردا در ادله جواز یا عدم جواز بیع حقوق می‌رویم.

15-نتیجه

پس به این نتیجه رسیدیم حق و عین و منفعت، الا ما خرج بالدلیل، اگر منعی نداشته باشند، قابل معامله هستند؛ چرا که از امور عرفی و عقلایی است که شارع، محدود این موارد است. ما، قائل به حقیقت لغوی یا عرفی هستیم، نه شرعی و متشرعه. و ما در خیلی از موارد، حق را حقیقت لغویه می‌دانیم که دارای عرف و خصوصیات شرعی شده‌اند.

[1] غرر الحکم و درر الکلم، التمیمی الآمدي، عبد الواحد بن محمد، ج ۱، ص ۱۱۱.

[2] بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج ۷۵، ص ۲۴۹.

[3] کلیات مفاتیح الجنان، قمی، شیخ عباس، ج ۱، ص ۹۴.

[4] بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج ۴۳، ص ۶۸.

[5] حاشیة المكاسب، الطباطبائي اليزدي، السيد محمد كاظم، ج ۱، ص ۵۵.

[6] کتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري) ط تراث الشيخ الأعظم، الشيخ مرتضى الأنصاري، ج ۳، ص ۹.

[7] حاشیة المكاسب، الآخوند الخراساني، ج ۱، ص ۴.

[8] أنوار الفقاهة في أحكام العترة الطاهرة (كتاب النكاح)، مكارم الشيرازي، الشيخ ناصر، ج ۳، ص ۳۲۳.